

حافظ
دور است سر آب از این پادیه، هشی دار
تا غول بیابان نفریبد به سراپت

صفحه ۱ از ۱

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
مدیر مسئول: محسن مهدیان
مدیر: داریال معمار
مدیر تحریریه: مهدی علیپور
مدیر: سعید سیدی
مدیر: فرشته علی عمادی
مدیر: امین، حامد قوقانی
مدیر: پروانه یزدا
مدیر: فنی، حامد یزدانی
مدیر: هنری، مهدی سلامی
مدیر: عکس، امیر پناهپور

سیاسی و دیپلماتیک: مدیر: حسین ارجلو
شورنگار: مدیر: سوسن برادران
دیپلماتیک: مدیر: فهیمه طباطبایی
اقتصاد: مدیر: محسن امین
مدیر: مریم موسی پور
تماشگر: مدیر: امیر محمد یعقوب پور
مدیر: لیلی خرسند
دیپلماتیک: مدیر: زهرا عباسی

تندرستی: مدیر: سعید محمدی
مدیر: مریم سرخوش
سینما: مدیر: جواد عزیزی
مدیر: محمد جعفری
داستان: مدیر: ساسان شادمان
مدیر: زهرا حاجی
سرمزین من: مدیر: محمد باریکانی
فرهنگ شهر: مدیر: زهرا عباسی
طرح و گرافیک: مدیر: محمد علی حلیمی

خط خطی

معلم‌ها سر کلاس خیلی حرف می‌زنند و روزنامه‌نگارها، قلم و حالا تر کبیش، همین می‌شود که می‌خوانید. اینها برگی از یادداشت‌های روزانه یک معلم ساده است و یک روزنامه‌نگار خط خطی.

بیست برای همه!

دفترم دیروز آخرین کلاس مدرسه برگزار شد و سال تحصیلی عین یاد گذشت و چه حیف و چه زود و چه دور!... برای اینکه بچه‌ها خودشان را برای امتحان‌های پایانی آماده کنند، کلی برایشان شاخ و شانه کشیده بودم که آزمون شفاهی خواهیم داشت و نمراتش به طور مستقیم، در نمره مستمر شما اثر خواهد گذاشت و اگر نتوانید «ال» خواهیم کرد و «بل» خواهیم کرد و «جیمیل» و هدف، تنها این بود که در این روزهای پایانی، به بهانه همین آزمون شفاهی کشکی، بچه‌ها در سنان را مرور کنند. موضوع آزمون شفاهی، پرسش از معانی واژه‌های انتهای کتاب فارسی بود کلی واژه که بسا برحی در انتهای کتاب نرفته بودند تا حال بچه‌های مرا بگیرند. نفر اول بلند شد، میز و صندلی من، پشت به تخته سیاه گچی، گوشه سمت راست کلاس بود و نفر اول، درست روبروی من، رو به تخته! عین بلبل، هر آنچه را که پرسیدم، بلد بود؛ صاف ایستاده بود و چپ و راست را هم نگاه نمی‌کرد، بیستش را با لیختند در دفتر ثبت کردم، نفر دوم، آخر کلاس بود، او هم رو به من و رو به تخته ایستاده بود و تند و تند جواب‌ها را بلغور می‌کرد، نفر بعد، تنها عینکی کلاس بود، استرس داشت، دلم برایش سوخت؛ اما چیزی به روی مبارکم نیاورد، گفتم: «معنی... نخچیر: ...» چشمانش را ریز کرد و با دقت، نه به من که به تخته سیاه گچی پشت سر زل زد، من من کتان جواب را اشتباه گفت، انگار نخوانده بود... شاید هم... شاید هم ندیده بود! تردید، همه وجودم را فرا گرفت. نکند کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد! آهسته از جایم بلند شدم و به طرف انتهای کلاس قدم زدم، سر همه بچه‌ها به طرف من چرخید، وقتی پشت به دیوار انتهای کلاس و رو به تخته سیاه ایستادم، هر آنچه را که نباید می‌دیدم، دیدم! بچه‌ها ریز ریز، تخته را پر از واژه‌ها با جواش کرده بودند و خیلی هنرمندانه، چوری تخته را پاک کرده بودند که نه، دیده می‌شد و نه، دیده نمی‌شد. لیختند زدم، دوباره به سمت صندلی پادشاهی ام رفتم؛ پادشاهی که انگار حالا تاجش از سرش افتاده بود، سکوت کلاس را پر کرد، همه می‌خواستند بدانند در برابر شیطن شان چه خواهم کرد، به سختی نخچیر را روی تابلو پیدا کردم، گچ را برداشتم کمی «نخچیر، شکار» را پر رنگ کردم، دوباره به سمت تنها عینکی کلاس برگشتم و گفتم: «نخچیر؟» و تنها عینکی کلاس، بدون نگرانی گفت: «شکار» رو به بچه‌ها گفتم: «بچه‌ها خودخواه... به فکر رفیقتون هم باشین!» و کلاس از خنده، رفت روی هوا! نمره آزمون آن روز بچه‌ها و من، بیست شد؛ بیست.

عکس خانه

بفرمایید کباب رایگان

برادر عزیز اگر پول نداری خجالت نکش و خانواده ات را بدون غذا رها نکن یفرما واز کباب های عرضه شده هر آنچه برای فرزندانت نیاز داری بردار
رزق من و تو از خدای عزوجل است

بزرگ و کوچک ندارد؛ همیشه بوی کباب اشتها برانگیز است و مقاومت در برابر نخوردنش سخت، اما اگر بنا به هر دلیلی دست و پالت خالی باشد، ممکن است شرمنده خانواده شوی. ولی در باب آقای کباب فروشی زندگی می‌کند که در رستوراننش به روی همه باز است؛ حتی کسانی که پول کافی برای خوردن کباب ندارند. این کاسب خوش قلب دلش نمی‌خواهد هیچ پدری شرمنده خانواده و فرزندانش شود؛ ثبت خیری که از نگاه خدا پنهان نمی‌ماند و قطعاً اثراتش در زندگی آقای کاسب ملموس خواهد بود.

درخت توت معابر

از ضیافت توت خوری در تهران لذت ببرید

تهران بهار و اردیبهشت، طعم توت می‌دهد، توت‌هایی که بر درختان توت خیابان‌ها و کوچه‌های این شهر بزرگ، می‌درخشند و گاه به دلیل رسیدن روی زمین می‌ریزند و لکه‌هایی تیره روی آسفالت خیابان و پیاده رو بر جای می‌گذارند. درختان پرسیای که از آب و هوای خوش گذشته‌های این پایتخت ۲۰۰ ساله حکایت می‌کنند؛ زمانی که تهران، این شهر پر بهار و شلوغ امروزی، باغی بزرگ بود و خانه‌هایش هم به پیروی از الگوی شهر، خانه‌هایش هم به پیروی سر اسر شهر کوهپایه‌نشین البرز، توستان بود و مردمانش به ثبت نذر، درخت توت می‌کاشتند.

تهران در کنار چنارها و انارهایش، در گذشته به توستان‌هاش هم شهره بود؛ توستان‌هایی که با آغاز فصل بهار، رونق و شادابی را به محله‌ها و مناطقی مانند طرشت، کن، فرحزاد، ده‌وتک و باغ فیض

هدیه می‌دادند و حال مردمانشان را خوب می‌کردند. با اینکه حالا بخش زیادی از این توستان‌ها در فرایند توسعه ناموزون شهری در دهه‌های گذشته، جای خود را به خیابان‌ها، بزرگراه‌ها و ساختمان‌های کوچک و بزرگ داده‌اند و جای درختان توت در پایتخت خالی شده، اما هنوز هم در همین روزهای اردیبهشتی در جای‌جای این شهر بزرگ پر از آدم‌هایی است که زیر درختان توت معابر، روی نوک یا بلند می‌شوند و دانه‌دانه توت‌های شیرین را پیش از افتادن روی زمین، می‌چینند. سفر به کن و سوسولقان و فرحزاد، هنوز هم می‌تواند تجربه‌ای لذتبخش با طعم و طعم توت باشد. هنوز کوچه‌های باغ‌هایی به جای مانده‌اند که در آنها و در کنار خانه‌های قدیمی و خشتی، می‌توان درختان توت و بازمانده‌های توستان‌های قدیمی را دید و لذت برد. اینها مانده‌اند تا شاید امروز گواهی بدهند که تهران، زمانی توستان بوده است.



پیانچایی!

از قدیم گفته‌اند هوای بهار درد است و ممکن است هر لحظه غافلگیرمان کند. یک ساعت آسمان آفتابی است و ساعتی بعد ابری و بارانی می‌شود و هوا هم دائم در حال سرد و گرم شدن است. همین موقع‌هاست که آدم ناگافل سرما می‌خورد و ویروس‌ها جشن و پایکوبی در بدن‌مان برپا می‌کنند. بنابراین بهتر است طبق توصیه پزشکان که پیشگیری بهتر از درمان است از روش‌هایی استفاده کنیم تا جلوی زکام را بگیریم. این روش‌ها می‌تواند کمک کند در بهار نتایجید:

- اول از همه برای اینکه دچار سرماخوردگی بهاری نشوید، در غذاهای خود بیشتر از سیر استفاده کنید. سیر یک ضد عفونی کننده قوی است و به ویروس‌ها اجازه ورود به بدن را نمی‌دهد.



- هر روز ویتامین C مصرف کنید و بیشتر ماست بخورید، چرا که ماست می‌تواند مشکلات گوارشی تان را هم کنترل کند.
- اگر با طعم تند مشکل دارید، بهتر است در این فصل با لفل آشتی کنید، چرا که مصرف فلفل می‌تواند نقشی مفید در پاکسازی مخاط بینی و سلامت ریه ایفا کند.
- جای غسل و دارچین برای پاکسازی بدن بسیار مفید است و مطالعات هم نشان می‌دهد که مصرف زنجبیل در غذا از سرماخوردگی جلوگیری می‌کند. ضمن اینکه می‌توانید زنجبیل را به همراه عسل در جای بریزید و نوش جان کنید.
- بهتر است تا جای ممکن از خوردن غذاهای چرب و سرخ شده خودداری کنید. سبب زمینگی سرخ کرده همیشه هست، اما حفظ سلامتی به این راحتی‌ها نیست و باید حساسی مراقب باشید و سراغ این مدل خوراکی‌ها نروید.

چهره روز

تولد خیام؛ معروف ترین شاعر ایرانی در دنیا یک نیشابوری در لندن



ادوارد فیتز جرالد، مترجم معروف رباعیات خیام به انگلیسی، یکبار در نامه‌ای نوشته بود: «این اشعار برآکنده به گمان من منظومه‌های بلند و پیوسته است؛ منظومه‌ای که با تصویرهای امداد و گل آغاز می‌شود و با تصویر شب و گور پایان می‌پذیرد و در آن میان سرنوشته و احوال آدمیان که شبیه به کوزه‌های سفالی‌اند، بیان می‌شود». فیتز جرالد، چند شاعر آلمانی از جمله فردریش روزن که در سال ۱۹۲۱ وزیر خارجه آلمان شد، رباعیات خیام را ترجمه و او را به اروپا معرفی کرده‌اند، اما این ترجمه جرالد انگلیسی از رباعیات حکیم خیام است که برای شاعر ما آوازهای جهانی به همراه آورده است. این ترجمه آنقدر معروف است که تکه‌هایی از آن به ضرب‌المثل تبدیل شده و اروپایی‌ها را شگفتی‌ناز کرده‌اند. در دوره‌ای هم اعضای باشگاه عمر خیام لندن، زبان فارسی یاد گرفتند تا بتوانند شعرهای خیام را به زبان اصلی بخوانند. یکی‌شان هم تانیشابور آمد و با خودش از مزار خیام گل‌های سرخی برد که بعداً سر قبر فیتز جرالد کاشتند. سال ۱۸۶۹ در آمریکا، یکی از اعضای باشگاه مقاله‌ای در ستایش ترجمه فیتز جرالد منتشر کرد. از آن به بعد خیام برای جنگ‌ده‌های آمریکا هم شد یک شاعر محبوب. روشنفکرهای آنجا هم برای خودشان باشگاه خیام درست کردند و در اساسنامه‌اش نوشتند: «انجمنی از مردها، اکثراً اهل یک حرفه و تخصص که به همدلی و معاشرت خود باور دارند و به‌نجوی به مشرق زمین علاقه‌مندند؛ مخصوصاً به منجم، فیلسوف و شاعر شرق، عمر خیام». در این باشگاه کم‌کم جز رباعیات، از چیزهای دیگر مثل کارهای خیام در رباعیات هم حرف‌هایی به میان می‌آمد. عده‌ای معتقدند در فرهنگ غرب، خیام بیش از هر شاعر دیگری طرفدار دارد. مارک تواین، یکی از آنهاست بود که از روی کتاب فیتز جرالد رباعی می‌گفت. خانواده‌های اس‌الیوت همگی از شگفتگان عمر خیام بودند. ابراهیم لینکلن توی حرف‌هایش مدام از رباعیات خیام استفاده می‌کرد. بورخس از راتینبی در خانه‌اش یک کوزه گلی داشت، به یاد خیام، ولادیمیر پوتین هم چند سال پیش گفته بود که شب‌ها بدون خیام‌خواندن خوابش نمی‌برد!

ای کاش که جای آر می‌سند بودی
یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بر دمیدن بودی

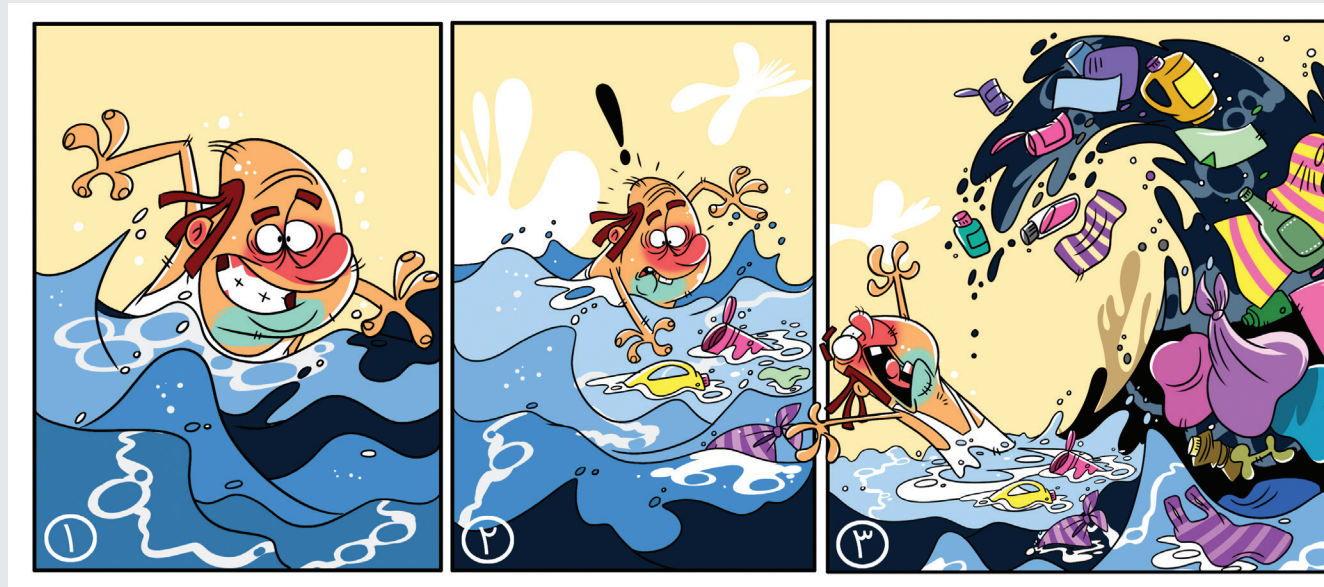
خوش خیر

خلایقت برای رونق کتابخوانی



می‌دانید که بچه‌های روستا علاقه زیادی به کتاب و کتابخوانی دارند. چندسال است این را فهمیده‌ام از همان موقعی که کتابخانه خانگی‌اش را در گرگز راه انداخته تا بچه‌ها بیایند و در مسیر رشد و تعالی قدم بردارند. از بانوی ترکمن ساکن خراسان شمالی حرف می‌زنیم که از سال ۹۷ پویش کتابخانه‌های خانگی را با هدف توسعه فرهنگ کتاب و کتابخوانی در روستای گرگز راه و جرجلان آغاز کرده و می‌خواهد این فرهنگ را در جای‌جای روستاهای نوار مرزی خراسان شمالی توسعه دهد. این بانوی کوشا، طی چندسال گذشته با تلاش فراوان توانسته وسعت کتابخانه خانگی گرگز راه را یک کارتن به یک قفسه ارتقا داده و شمار کتاب‌ها را از ۴۰ جلد به بیش از ۱۵۰۰ جلد برساند. این خبر را دست‌کم نگویید! برای ما شهرنشین‌ها همیشه همه امکانات مهیاست و آنقدر کتابخانه و کتابفروشی دور و برمان وجود دارد که هر آن اراده کنیم کتاب مورد علاقه‌مان در دستمان است، اما روستاییان با محدودیت‌هایی در این زمینه مواجه هستند و کارهایی از این دست می‌تواند دستاوردهای بزرگی به همراه داشته و حتی سرنوشته کودکان را تغییر دهد.

کمیک خانه سیاره پلاستیک



تصویرسازی: همشهری / شهرام شیرزادی